

نفر اول: خو بسیار تشکر اول میتانین بگویند در افغانستان در کدام مکتب خواندی در کجا درس خواندی در وقت که طفل بودی.

مه از مکتب پنجابی اونجه شامل، نفر دوم: در طفلی مکتب نمیر دو مکتب شروع کدم پیش ازیکه مکتب نمیر دو بخوانم صنف اوله شدم در چاریکار باد از او ده مکتب نمیر دو اونجه صنف اولو دو ره خواندم که ده صنف اولو دو نمیر دو ده اونجه گفتانی بچا در از تکلیف، کلاس بودم. صنف ما صنف ده صنف دو بودم که در امی طفلیت مه کدام تکلیف داشتیم که از مکتب مره فامیلما کشید مره ده صنف اوله خانم صنف دو ره مکمل نکدم باز یک عریضه دادن اونجه اجازه نمیدادن که زود از مکتب، داشتیم یک دم میفتم کسی برایه بسیار به سختی ای چی کنن که حالت از ای صحنی نیست مره از مکتب کشیدن باز پدرم از طفلیت تداوی مره شروع کنن بعد از تداوی بخاطر که داکتر میگفتن ایره خوش نگاه کنی.

دوکانی پدر ما یکتا ده چاریکار بود لیکن دوکانی مین دوکانی ما که بود ده پلخمری بود طبابت یونانی

کتی کاکایم شریک بوده باز پلخمری پدرم پانزده روز میرفت همراهی از او میرفتم اونجه پلخمری

بعد از اینکه مه ده پروان چاریکار بیایم باز ایجه معلم تعیین کده که ده خانه بیایه مره درس بته کم تم انگلیسی اموجه خانم معلم شیر ای دو معلم بود که ده خانه میامدن بسیار کتی مه روزه موزه ام، احمد خان نام داشت یک معلم دگام که از نام اسمش فراموش کدیم باز ده دوکان ام بود ده امونجه میامد ده پانزده روزیکه ما ده چاریکار میبودیم باز ده ای پانزده روز برمه امو معلمه مانده بودن میامد ده خانه مره درس میداد. امو هم فارسی ره درس میداد ام انگلیسی ره بسیار علاقه داشتیم به فارسی بعد ازیکه مه کمی کلان شدم رفتم ای فارسی ره بسیار ده ... بخیلما که چیلو چل هشت سال یا پنجاه سال شد از پدرم فوت کد ده اکسیدنت پدرم فوت کد ام ام اونجه ماندم بسیار زخمی شدم لیکن علاقه مند بسیار داشتیم که کتی مردم بیشنم کتی کله گی ملاقات کنم بعد از فوت پدرم باز ده هند تداوی مره اینجه شد انجام که همتو، امدوم ده سا سال 1382 آه 1982 ببخشین 1982 ده دیلی امدیم اونجه بخاطر تداوی کتی مادرم تداوی چار ماه ماندم چار ماه باد (شش چار جون 1982) باز مه پروان رفتم.

باز چاریکار افغانستان دوباره تداوی از یام برمه اقدر فایده نکد. تداوی که کد به عبادت شروع کدم ده سال 1982 در ولایت پروان اونمی بود که یک دعا بود برمه که مه عبادت شروع کدم ده درمسا که خدمت مردم شروع کدم ده ای، شار چاریکار ده درمسال چهل یک سال چهل دو سال شده چهل یک سال شده خدمت استم باز امی دردم ده امو گم شد دردی که بسیار داکتر دیدن جور نشدم. باز ایجه کتی در افغانستان در درمسال خدمت شروع کدم کتی مردم ملاقات ما شد در دولت جای قمندان بود جای سر مامور بود جای رییس خاد بود والی ولایت پروان بود قمندان دور کسی که بودن.

دگر جنرال عبدالروف بیگی نامشه شاید شنیده باشین بسیار دوست عزیزم بود رییس خاد ولایت پروان او ام کتی مه کلوز بود دمی دمی شورواتایی که ما کار کدیم کتی در ای اینا باز مه پیام بیاینه میدادم

او ... آه پروگرام های که بیشتر روزی روز جهانی زن بگویم روز هر پروگرام که ده خاد میبود دمی لحظات کتی مردما برنان ملاقات ما شد باز مه ده (خاد شش) وظیفه گرفتم ده خاد شش تقریباً بسیار سال اونجه ده خاد شش بودم لیکن کسی نبود.

دوکان ما داشتیم اونجه مقصد کتی مردم میامد بسیار ملاقات که خصوصی میبود مه دفتر داشتیم ده دوکان خود اونجه میباشیم همونجه گپو دیگه میشد بسیار چیزا بسیار راپورت برما ما دوکان بزازی داشتیم ده اونجه ده چاریکار ده دوکان کار میکردیم ده ای کارم هر دو جای مصروف بودیم بسیار زندگی ما ده اموجه کلان شدیم ده چاریکار ده سالی باز خانی ما از چاریکار تبدیل شد به کابل کارته پروان. لیکن مه تنه ده امو چاریکار بودم دو هفته باد یک هفته باد ده خانه کتی فامیل میبودیم در ایتور ده خدمت ده درمسال میبودم ده عبادتایی که بودم هیچ میگفتم عروسی ام نمیکنم.... ده سالی 1989 نی ببخشی 1982 بود 83 بود که برادر مره شهید کده مجاهدین اونجه برادر مره ده دوسرکه بگرام اونجه تاکده برمه یک خطر روان کنن که ایقدر پیسه بتی مه برادرته بچیته برادرته ایلا میکنم او کتی از ای نامزاد بود نامزاد از ای بود باز ده امو وقت که مه مزار شریف رفته بودم به بزنس به کار خود به تجارت.

اوسط برمه نرسید برادر مه اونجه شهید شد باز ده سال 1990 کاکایم ده امونجه که چی شیشته که آلی نامزادت اس کتی از ای عروسی کو توباید عروسی کتی نامزاد برادرم بود ده سال چهارده ساله عروسی شد. ای چهارده ساله بود او وقت ای از مه کرده هفده سال 91 از چاریکار مه برامدم حالات خراب شد بسیار، خورد اس عمرش ای نامزاد برادر خوردم بود که برادرم باز سال 91 که 90 حالات تبدیل شد باز مره گفتن دیگه چاریکار برتو خوب نیست و .. ام خالداد بود در خاد شش ای ام برمه رییس خاد شش که بود او بسیار هم کار میکرد و هم بسیار کلی دوستی داشتیم بسیار یک رفیقی باز ده همو لحظه ام مره گفتن از چاریکار حالی تو برایه بر تو خوب نیست اینجه بسیار خطر اس

باز مه امدیم کابل کابل چند وقت پایدیم ده سالی 92 کتی برادر عزیز چهار پنج نفر رفتیم پاکستان بخاطر همتور ده درمسالا حالات خراب شد باز ای یا امدن اونجه ما برامدیم باز هند از هند چند وقت اونجه گذار کردیم

نفر اول: بسیار یک زندگی تراجیدی است

کلش کتی ما ایتور یک کلوز بودن که بیخی یک سرمامور، قمندان، نفر دوم: در تمام ای دوران چیزی مامورجنایی بود ریس خاد بود یک وخت بود که مجاهدین، رفاقت داشتیم ده هر کار هر جای که میشستین مشهور به حکیمیار بوده حکیمیار صیب اس بیایه چای سرما حمله که ای نفر صحنی نیست پنج نفر مجاهدین نماینده مجاهدین امدن ده دوکان ما وخت ده دوکان امدن ایجه دیدن ریس خاد مره خاست ده نو ده وخت اخر که مجاهدین یا در اسمش فراموش شده خانم از او هراتی بود شاید اسمش بر شما معلوم باشه اگر از یاد تان باشه چیزی

ریس خاد تمام اهل سیک خاست که شما ببین اینجه که امدیم یک دفعه پرسان کد که چی مشکلات دارین تمام کلگی طرف مه سیل کد که مشکلات را بگو که مه بگم که در سر دوکان های ما یک ویدیو ای چیز واز کردن که ماز غربی ماندیم کلی ما ده همی پنج دقه ایره بند کد

تیلیفون کد گفت که تیلیفون کنین پرسان کنین که بند شد که نشد میگه حالیکه کار شما شد یک کار مام دارم همی اسم برادر مه سواندر مه فامیدم که گپ سر مه اس مامایم پالویما بود گفتن که ای خو سواندر سه چهار تاس، سینگ اس امی سواندر کیس

نی گفت همو دوکان بسیار کلان دوکان داره دو دوکان اس یک دوکان کده مه گفتم ریس صاحب دو دوکان نیست سه دوکان یک دوکان کدیم اسم مه بیجندر سینگ حکیمیار است که دوکان ماس. خو لیکن ما گفتیم ما تنایی کتی تان گپ میزنیم حیران ماندن تمام اهل ده، سیک ما بود که ای چطور گپ کتی ریس خاد زد که مه کلگی ده کشید گفت شما برین مره گفت تو باش پنج دقه با بیرون باش همی پنج دقه بیرون برامدم تیلیفون کدم مه گفتم ای چی رقم گپ اس پشتون بود ریس شورای زنان به باد تیلیفون کدم گفتم ایچی گپ کلی گپه او ره میفهمانم بین دقه باد رفتن پیش از او شستم دروازه ره گفت بسته کو، است ریس صاحب ام او میشناخت. گفت تو گپته کسی ره نمائی دورن.

گفتم ریس صایب اسم مه کجندر سنگ حکیمیار است مه اینجه امدیم مه کتی شما نام مه دیگه رقم بود ده خاد ایکه نام خود گرفتیم به ای خالق داد خان زرین گفت عین نفر ماست او کسیکه گفته بود که کدام مچم ای دو، نام مشهور استم باز او وقت تیلیفون رفیع خالق داد پشت سر میشنه ده دوکان دفتر ما داشتیم ده اونجه میشنه مچم چطورس چی کارس. بسیار گپار ره مردم کرد مجاهدین مه گفتم مستری نی گفت ای گپ نیست گفتم همو گپ است ریس صاحب مه از از باره مه، حلیم حاجی نعیم کور یام امدن کلی شان برتان ای گپه پرسان میکنی از خانمت پرسان کو او پیشی مه میابه چی رقم کار میکنه همیشه از پیش مه قرضه ام میره باز مه ایکه گپا ره زدم باز از ریس پشتون معلم پشتون تیلیفون کرد ریس شورای زنان بود بر از او تیلیفون کرد ای چی گپ اس اول به خانمش هم گپ زد باز کلگی تعاریف میکنن که ای چی رقم انسان اس چی رقم کار میکنه

مه همونجه بنام ملا مشهور بودم ملا کجندر میگفتن مسلمانا ده همی کلگی بوده بسیار یک زندگی داشتیم اونجه که یک قسم زندگی بود که بسیار خوش بودیم ده امو وختا باز حالات که امد باز مجاهدین امد تا که چند وقت پایدیم اونجه حالاته دیدیم صحنی نبود باز کلی چیزه فروخته کابل امدیم از کابل برامدیم امدیم ایطرفا.

نفر اول: باز همو وقت ده چاریکار مثلا چند فامیل بودن

نفر دوم: فامیل خو ایقدر ده ذهن مه نیست لیکن فامیل زیاد بود او بخاطر که دو درمسال داشتیم ما ده اونجه یک درمسال کونه بود ای درمسال 1985 شاید داکتر یادت باشه مه نمیفهمیدم اقدر چی نیست، چاریکار کونه یک درمسال در شارنو بود لب جوی پروژه 92 باز بیخی از امیجه مردم، 91، اقدر ده امو وقت درمسال نوه جور کده بودیم آه او وقت مردم ده افغانستان زیاد بود باز سال 90 برامدن چاریکار ترک کردن که یک دو فامیل باید ده او وقت دیگه خلاص کسی نمانده بود زیادتر ده همی حالات که خراب شد دوکانا بر مجاهدین بسیار وقت اول که ما نمیرفتیم بر ما ایچی میکنن، مقصد اولترین از همه مه برامدیم که بر تو خطرس راپور داشتن چای شما ببیین باز ضرب سی مره خاسته بودن اونجه بخاطریکه بعضی از نفر ها که باز اونجام کتی دوستا داشتیم کتی از وام طرف داری مره کدن که ایره خاستیم چی بود قمندان بود ده چاریکار وقت مجاهدین شد نامش ده ای وقت یادم نیست او مره خاست اونجه باز گپ زد کتی از او و باز فامیدن ای نفر اتور ادم نیست.

بسیار زندگی خوشحال در افغانستان داشتیم در افغانستان خوشا بودیم آه خاستیم اگر طرف خوب بگویم هر جابکه میرفتیم اگر مه در یک مرحله میرفتم اونجه مره میخاستن وخت که مه تا میشدم ایچی دو طرفه همو چیزیکه شاگردهای مکتب اس معلما اس اوره ایستاده

میکردن به پذیرایی مه ایقدر ای چی میکنن که حکیمیار آمده ایجه به برای ما گپ میزدن به بیانیه ام میدادم پیام تبریکی ام میدادم هر چیزم میشد تشکر.

لیکن بسیار بدبختانه حالات شد که از افغانستان برامدیم امدیم زندگیم ماند باز ده سال 91 عروسی کدم ده او وقت که کنگی شیشتن فامیلما ره آلی خانم برادرت اس باید کدی تو عروسی کنی باز مه او وقت عروسی کدم باز سال 91 عروسی کدیم باز امدیم بخیالم 33 سال عمرم باشه 32 ساله 33 ساله بودم ای 14 ساله بود ده او وقت

نفر اول: باز ایجه ام اینجه ام خدمت سیک های افغانستان کدی؟

نفر دوم: اونیمی ام حملات که ده افغانستان خدمت میکدیم از ما یک چیزی است که کدام خدمت بخاطر ازیا میکنم کدام پیسه بیگیریم یا کدام چیزی بیگیریم از کسی یا امید داشته باشیم کسی بر ما بکنه.

خداوند تعالی کلی چیزه میکنه بر ما ده امو افغانستان بودیم یا ده هند بودیم یا باد از او ده لندن ام که امدیم اول ده شار گلاسکو بودیم خو شار گلاسکو تقریبا چهار سال ... پنج سال تقریبا پنج سال در شار گلاسکو تیر کدیم ده اونجه ام اینمی خدمت شروع شد بعد از دو ماه سه ماه که بر ما خانه دادن بسیار اونجه کتی مردم بسیار کمک میکردن در شار لندن بگویم یا یوکی بگویم بسیار (هلب فول) بود بر ما

آه از هر نگاه بر ما کمک کردن در گلاسکو ده امس ده چای. از طرف دولت بگویم مردمش بگویم شفاخاننش بگویم یا از سیک های هند ده درمسال از افغانیایی که همیشه کمک و بسیار احترامانه احترام داشتن ده اونجه ده درمسال خدمت میکدم ده خانه ام پوروا میکدیم باز بعد از او ما امدیم ده لندن فامیلما چو چون که صحت مه صحتی نبوده ازیما یک اکسیدنت شد باز او اکسیدنت مادرم امد که نی دیگه شما اینجه نپاین شما بیین لندن باز لندن امدیم اینجه ام خدمت شروع شده کارت که بر شما دادر داشتیم اینمو خدمت ما ده سال 2009 شروع کدیم ازبورگنسه و اینجه ام همو خدمت میچله بلکل ایما یک زکات اس که ما میتیم که اس یک زکات پیسه میباشه زکات پیسه میتیم. یک زکات ای مام میفهمیم که ای زکات بخاطر وجود ما است از خودم خدمت کنم خدمت مردم را بکنم خدمت مردم کرده ای زندگی خوده ازیجه. خداوند تعالی یک چیزی بر مه داده که یک حوصله پی یک دل داده که همیشه خواهیش ما فامیل ما یا خانمم همیشه ده ای ساپورتیم کده مره مه تنها یک نفر هیچ چیز کده نمیتانم تا که ساپورت نباشه یک اگر ایکه کده مه ساپورت نباشه یا کتی مه نه بگویم آلی امروز ام ما صبحکی پروگرام شروع شد دو دونیم بجه از دو نیم بجه صبح که ما باد از هفت نیم بجه هشت بجه کتی از ی و عده داده ایجه میریم ده او خدمت رفته یکجا دیگه خانه صرف پانزده دقه مه پایدم پس امدیم ایجه مطلب ایچ وقت بر مه خالی نیست آه کلیش به فضل خداوند خدمت مردم و امتور دل مام چیز میکنه تا که ما زنده هستیم ای خدمت مردمه خدمت ساماچ بگویم آلی بسیار گپا از فارسی یاد مام رفته ما اینمی چیزه خواهش میداریم تا که استیم خدمت کرده بریم آه مخلوق مخلوق خدمت مخلوق بکنم همیشه میخایم اگر از ای دنیا برویم خدمت کرده برویم از بسیار ده امیجه بسیار خدمت خداوند متعال عزت داده چیزا داده هر مردم بسیار احترام میکنه ایام اطرف خداوند تعالا بر ما رسیده که احترام میکنه و امی خدمته خداوند تعالا خودش بخشیده.